

خاطرات عطاءالله خان معین لشکر سواد کوهی در مورد

۱- بازگشت محمدعلی شاه مخلوع؛ ۲- مقاومت در برابر قرارداد ۱۹۱۹

مصطفی نوری*

چکیده

یکی از رخدادهای مهم عصر مشروطه - که باعث تشدید ناامنی در ولایات شد - بازگشت محمدعلی شاه به ایران بود که پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ق. / ۱۹۰۹ م. / ۱۲۸۷ ش. به دست مشروطه خواهان تبعید شده بود. او که مناسبات تنگاتنگی با سران ترکمن، مازندران و سوادکوه داشت، از راه استرآباد وارد ایران شد و سوادکوه را - که مقر اسماعیل خان سوادکوهی (امیر مؤید بعدی) بود - به عنوان پایگاه خود برگزید. با توجه به درگیری پیش آمده بین مشروطه خواهان مانند واقعه پارک اتابک، موفقیت محمدعلی شاه حتمی می نمود، اما نتیجه حاصل از این کشمکش به نفع دولت مشروطه شد.

از وقایع مهم دوران پس از جنگ جهانی اول در مازندران و سوادکوه، مقاومت و پایداری فرزندان و یاران امیر مؤید سوادکوهی در برابر قرارداد ۱۹۱۹ می باشد. وقوع این قرارداد - که همزمان با تلاش دولت برای خلع سلاح افراد امیر مؤید بود - موجب مقاومت فرزندان امیر مؤید در برابر نیروی دولتی و تبعید امیر مؤید به کرمانشاه شد. خاطرات عطاءالله خان، مشاهداتش از رویدادهای یاد شده می باشد.

* * *

مقدمه

عطاءالله خان کالیراد ملقب به معین لشکر فرزند علی خان یاور شورمستی و کوکب خانم دختر خلیل خان سرهنگ و نوه علی خان سرتیپ و نیز از صاحب منصبان فوج سوادکوه بود. وی در سال ۱۳۰۱ق. / ۱۸۸۴م. / ۱۲۶۲ش. در قریه شورمست سوادکوه متولد شد و در سن سی سالگی با دختر امیرمؤید سوادکوهی ازدواج کرد و در کنار فرزندان امیرمؤید، جزء یاران وی بود.

در دوران سلطنت رضا شاه و بعد از مرگ امیرمؤید در سال ۱۳۱۱ش. / ۱۹۳۲م. او که به شورمست مراجعت کرده بود، این بار از نظامی گری دوری گزید و به اقدامات عام المنفعه همچون باسواد کردن پسران و دختران قریه شورمست مشغول شد. در همین دوران، وی شروع به نوشتن خاطرات خود از دوران مشروطیت و اواخر قاجاریه نمود، اما تاریخ دقیق این نوشته‌ها مشخص نیست.

این بخش از خاطرات عطاءالله خان - که ارائه می شود - از کتابخانه آقای حسین صمدی و توسط آقای مهران نوری به دست آمده و شامل دو قسمت است: قسمت اول مربوط به ماجرای بازگشت محمدعلی شاه مخلوع و همراهی امیرمؤید با او و قسمت دوم در خصوص مخالفت امیرمؤید و یارانش با قرارداد ۱۹۱۹، که البته ناتمام می باشد.

در خصوص قسمت اول باید گفت: در اواسط رجب ۱۳۲۹ق. / اواسط ژوئیه ۱۹۱۱م. / اواخر تیر ۱۲۹۰ش. محمدعلی شاه مخلوع همراه با برادرش شعاع السلطنه و همراهانش برای به دست آوردن دوباره تاج و تخت، از راه شمال وارد ایران شد و قصد داشت از راه سوادکوه، با همراهی صاحب منصبان ترکمن و مازندرانی، تهران را فتح کند. ولی در پی جنگهایی که

صورت گرفت، شکست خورد و مجبور به فرار شد و نهایتاً به روسیه مراجعت کرد. عطاءالله خان جزء یاران امیرمؤید در این ماجرا حضور داشت و خاطرات خود را از آن جریان به رشته تحریر در آورد.

در قسمت دوم، عطاءالله خان خاطرات خود از مقاومت در برابر قرارداد ۱۹۱۹، مخالفت امیرمؤید و فرزندانش با آن قرارداد، چگونگی تبعید امیرمؤید به کرمانشاه و اتفاقات پس از آن را شرح می دهد.

ذکر چند نکته در مورد تصحیح خاطرات وی ضروری به نظر می رسد؛ کلماتی که در داخل قلاب قرار دارد و توضیحی راجع به آنها نیامده است، نگارنده به متن اضافه کرده است؛ در اولین مرتبه مواجهه با کلماتی مثل سردار، متوصل، عصان لو و ... املا صحیح آنها داده شد ولی در مرتبه دوم بدون توضیح اصلاح شدند؛ واژه‌هایی همچون گرگان و گدوگ و تهران که به صورت کرکان و کدوگ و طهران آمده است، همچنین واژه‌هایی که به صورت نامتعارف به هم چسبیده یا جدا از هم بود، بدون اینکه توضیحی در مورد آنها داده شود، اصلاح شدند.

امید است قسمت‌های دیگر خاطرات عطاءالله خان - که گمان می رود در نزد خانواده‌اش نگهداری می شود - در دسترس قرار گیرد تا بتوان مجموعه کامل خاطرات او را - که از جهت روشن شدن تاریخ مازندران و سوادکوه بسیار حائز اهمیت است - ارائه داد.

متن خاطرات:

۱- بازگشت محمدعلی شاه مخلوع

... بعد از استعفای سلطنت محمدعلی شاه و واگذار شدن سلطنت از طرف ملت به پسر او احمد شاه و رفتن محمدعلی شاه به روسیه قبل از کمونیستی یعنی دوره

استبداد و سلطنت خاندان تزار، [او پس]^۱ از تحریک روسها از راه بادکوبه و دریای خزر وارد گرگان [شد] و از گرگان با [توجه به] سوابقی که با مرحوم [امیر مؤید]^۲ و مراد خان سرتیپ باوند در زمان سلطنت خود داشت، برای تسخیر تهران از راه سوادکوه، وارد سوادکوه شد که با افراد ترکمن و مازندرانی و سوادکوهی وارد تهران شود. از تهران برای جلوگیری، اردوئی از بختیاری و مجاهدین و سرباز در حدود شش هزار نفر تشکیل [شد و به فرماندهی سردار محیی رشتی با توپخانه و مهمات به سمت فیروزکوه و مازندران حرکت کردند و]^۳ از جاده شاه عباسی^۴ که در بعد در زمان رضا شاه پهلوی چون جاده را تعمیر کرده [اند] به جاده شوسه طرق نامیده می شود، [به سوی مازندران به راه افتادند].

غرض این بود اردوی محمدعلی شاه - که تقریباً آن هم در حدود شش هزار از سواره و پیاده بودند - از اول دو آب سوادکوه [تا گدوک توقف داشتند. وجه تسمیه دو آب آن است که] یک آب از گدوک فیروزکوه و رأس کوه های سوادکوه سرچشمه می گیرد و یک آب هم از کوه های شه میرزاد و کوه های نقاط دیگر سوادکوه سرچشمه می گیرد. در این مکان تلاقی این دو رودخانه [می شود]^۵ و بدین جهت این مکان به دو آب نامیده [می شود].^۶ سابقاً از سمنان و دامغان و شه میرزاد در پی رودخانه همین آب شه میرزاد^۷ جاده نسبتاً شوسه ای بوده است که کاروانسرا و دکاکین و آبادی برای توقف عابرین و چهارپا دار و مال التجاره که حمل به مازندران و از مازندران برای شه میرزاد و سمنان و دامغان می شد [ه] است [وجود داشت]. بعد از احداث راه آهن [از جاده] دو آب به شه میرزاد و سمنان، مال التجاره رفت [و] آمد نمی کند مگر همون شه میرزادی و دهات اطراف، بعضی از اشخاص آمد و

رفت کنند. آن جاده چون مورد توجه نیست، تقریباً رو به خرابی [رفت] و کاروانسرا و دکاکین مختصری باقی می باشد. غرض این است که این دو آب در وقتی ساختمان زیادی داشت و اردوی محمدعلی شاه از این نقطه توقف داشته اند تا گدوک فیروزکوه و خود محمدعلی شاه و برادر او شعاع السلطنه در محل سفیدارگله - که تقریباً دو سه کیلومتری غربی دو آب است - چادر و پوش^۸ [زدند] و [در] بعضی خانه ها - که قابل سکونت بود - منزل داشته اند و افراد سوار و پیاده در پی این جاده ها از چاپارخانه و رودبار سرخ آباد که محل پوش و چادر امیر مؤید که از طرف محمدعلی شاه فرمانده قوا و رئیس اردو^۹ بود. [...] به بالا [...] یعنی از اوریم و عباس آباد و غیره تا گدوک جایگاه سوار و پیاده بود.

و در حدود سیصد نفر سوار از ایل [اصانلو]^{۱۱} که آن موقع از عشایر نشین خوار و رامین بودند و [سردار]^{۱۲} رشیدی به نام جعفر خان ملقب به رشید السلطان [در رأس آنها بود، به محمدعلی شاه پیوستند] که او هم با دویست نفر از سواران خود قبلاً در ورامین طرف بی مهری دولت مرکزی تهران بوده است و قبل از ورود محمدعلی شاه [...] از تهران برای قلع و قمع او اردوئی آمده، در ورامین مختصر زد و خوردی شده، [رشید السلطان تاب]^{۱۵} مقاومت اردو را نیاورده، از ورامین [با زن و بچه و سوارهای]^{۱۶} ابواب جمعی خود [...] متواری و در سوادکوه به امیر مؤید و مرادخان سرتیپ [متوسل]^{۱۸} می شود.

در این موقع که محمدعلی شاه به گرگان آمده، اردوئی از گرگان به فرماندهی سردار ارشد که او هم بسیار مرد توانا و در عصر خود از سرداران رشید عساکر ایرانیان بود و هم شوهر عمه محمدعلی شاه بود، با اردوئی که عبارت از چهار هزار نفر تراکمه و غیره

بود، از گرگان از راه شاهرود و سمنان برای تهران مأمور شده [و]^{۱۹} از تهران اردوی دولتی ابتدا به فرماندهی مسعود الممالک هزار جریبی حرکت کرد. در حدود دامغان [مقابله]^{۲۰} این دو قشون می‌شود. پس از زد و خورد هائی^{۲۱} قشون مسعود الممالک شکست خورده، عقب نشینی به طرف تهران می‌کنند. [سپس]^{۲۲} از تهران مجدد قوای زیادی به ریاست و فرماندهی مسیویفرم خان [اعزام شد. او]^{۲۳} از ارامنه قفقاز و در بدو مشروطیت با سپهدار تنکابنی در فتح تهران شرکت داشت و او هم فوق‌العاده مرد بی‌باک و سفاک و مرد رشیدی بود. در این موقع به ریاست این اردو به جای مسعود الممالک معین می‌شود. سردار ارشد با لشکریان خود تا ایوان کیف ورامین رسیده و با این عقیده [که] قبل از ورود محمدعلی‌شاه، او تهران را به نام [محمدعلی‌شاه] تسخیر کند. از عدم مساعدت عالم وقتی اردوی تهران یعنی یفرم‌خان با عده‌ای بختیاری و سردار بهادر - که از سرداران بختیاری بوده است [...] -^{۲۴} وارد ایوان کیف شدند، افراد ترکمن که عمده قشون سردار ارشد را تشکیل می‌دادند، در اطراف دهات پراکنده بودند و اردوی یفرم‌خان و [سردار] بهادر از خارج متوجه این موضوع بودند که قسمت مهم افراد سردار ارشد غافل شده، در دهات نزدیک می‌باشند [و]^{۲۵} فعلاً میدان خالی است. [آنها] مشغول تیراندازی [شدند] و جنگ در گرفت. آنهایی که [در] دهات بودند، البته حاضر نشدند و عده‌ای هم که بودند چون این قوه [دولت مرکزی]^{۲۶} تازه رسیده [بودند، از آنها] چشم زخم گرفته بودند. سردار ارشد در توپخانه در عصر خود بهترین توپچی بود و تیراندازی توپخانه را مهارت بسزائی داشت. اردوی او متزلزل شدند و چند توپچی هم کشته شدند. در این موقع خود سردار ارشد در پشت توپ مشغول تیراندازی [شد]^{۲۷} به خیال اینکه

افراد پراکنده از اطراف حاضر می‌شوند و چون خدا نخواست، آنها هم در همون اطراف انتظار نتیجه بودند. خلاصه سردار ارشد به پای او گلوله اصابت کرده و اردوی او شکست خورده، او را دستگیر و فردا در همون ایوان کیف تیرباران شده، جسد او را با هنگامه‌ای وارد تهران کردند. و در همین موقع در سوادکوه همون طور که نوشته شد، رشیدالسلطان سرکرده سوار اصائلو که در سوادکوه متوسل به امیر مؤید بودند و امیر مؤید هم رئیس قشون و فرمانده کل قوای محمدعلی‌شاه بود، حاضر شد به نام پیش‌قراولی از اردوی محمدعلی‌شاهی برای استحضار از اردوی سردار محیی [حرکت کند]. چون این اردو افراد زیادشان بختیاری بودند، معروف به اردوی بختیاری بود که هنوز هم آن دعوا و آن جنگ در سوادکوه و مازندران [به جنگ بختیاری معروف است]. [جنگهای زیادی در زمان مشروطیت تا زمان رضا شاه واقع شد جنگهای طولانی و دامنه‌دار [که] هر یکی به نامی در سوادکوه و مازندران معروف بودند [مثلاً]^{۲۸} جنگ با قزاق، جنگ با ژاندارمری، جنگ با مجاهدین، جنگ با بختیاری که همین جنگ [با] اردوی بختیاری که سردار بختیاری هم بودند [می‌باشد]. ولی ریاست این اردو با سردار محیی [بود که]^{۲۹} از اقوام و خویشان سردار منصور بود که در این موقع از تهران مأمور جنگ با محمدعلی‌شاه بود. و رشیدالسلطان به نام پیش‌قراولی تا سرگدوک را به او می‌دهد که از اردوی خود نیم فرسخ جلوتر باشد. که موقع تهاجم آن اردو به معمول آن روز به اندازه نیم ساعت و یا کم‌تر اضافه استقامت کند تا اردوی خودش به او برسد. از آنجائی که این جنگها نظامی نبود و اردوی دولتی یک قسمت سرباز و قزاق بودند که البته مشق کرده و به فن نظام آشنا بودند ولی بختیاری و یا مجاهدین همون جنگ عشایری را اطلاع داشتند و

شکست خورده و متواری [شدند].^{۴۱} اسب و تفنگ مقداری به نفع دولتی‌ها گرفته شد و رشید السلطان تیر گرفته ولی [حیات]^{۴۲} داشت، او را آوردند به فیروزکوه، در فیروزکوه فوت کرده است. اردو شب در فیروزکوه توقف [کرد] و به قصد رفع خستگی راه یکی دو روز [ماند] و بعد برای سرگدوک [جهت] تهاجم [به] اردوی امیرمؤید که البته افراد زیادی بودند در حدود پانصد ششصد نفر بودند، [حرکت کردند].

اردوی امیرمؤید که همون اردوی محمدعلی شاه است آن روز که اردوی سردار محیی از فیروزکوه حرکت کرد به ریاست کریم خان ضرغام الممالک، [به سمت گدوک حرکت کردند و]^{۴۳} افراد سوادکوهی به ریاست کریم خان ضرغام الممالک، که آن هم از رؤسا و پسر عمه و شوهر همشیره امیرمؤید است، در سرگدوک مختصر زد و خوردی [کردند]^{۴۴} و چون شب شد هر دو عده به جای خود برگشته‌اند. روز بعد آنچه افرادی که از اردوی محمدعلی شاه بودند، در حدود پانصد ششصد نفر را برای حفظ و قراولی محمدعلی شاه و محافظت چادرها گذاشته‌اند. بقیه از سوار و پیاده که خود این جانب و برادرم که ایشان سلطان و یک دسته سرباز مطابق قوانین آن زمان به اختیار ایشان بود با سرباز خواسته توقف کنند، ولی اردوی محمدعلی شاه بعد از استحضار [از] دستگیر شدن رشید السلطان و تفریط شدن عده‌ای از همراهان او، [در موقعیت سختی قرار گرفت] ولی خبر شکست اردوی سردار ارشد را هنوز متوجه [نشده بودند]^{۴۵} یعنی چند روز بعد خبر رسید. به هر حال بعد از شکست کشته شدن رشید السلطان و ورود اردوی بختیاری به فیروزکوه و توقف در آنجا، امیرمؤید - که فرمانده اردوی محمدعلی شاه بود - با سران و سرکردگان زیادی از سوادکوهی و مازندرانی و ترکمن و

اردوی محمدعلی شاهی از سوار و پیاده به طور کلی از فنون نظام بی اطلاع بودند؛ فقط بعضی از سرداران از قبیل امیرمؤید که در مدرسه دارالفنون تهران در بدو تأسیس از محصلین نظامی تاکتیکی نظام [...] بود. [و پس از مدتی]^{۳۱} در نظام یعنی فوج سوادکوه به سلسله مراتب از نیابت تا به درجه سرپرستی و میرپنجی و امیرتومانی [رسید] و بعد در همون زمان مشروطیت در زمامداری و سلطنت محمدعلی شاه قبل از استعفای از سلطنت، امیرمؤید به فرمان او به ریاست قشون مازندران که [در] آن عصر دوازده هزار نفر سرباز و سوار از روی قواعد بنیچه‌بندی^{۳۲} سرباز و قشون داشت [منصوب شد و]^{۳۳} در همه وقت ریاست [قشونی]^{۳۴} در ساری منزل داشت، [از فنون نظامی اطلاع داشتند] و البته در تهران [...] سرباز و قزاق هر روز در میدان مشق حاضر می شدند. البته یک وقت فرمانده در نهایت اطلاع باشد [و]^{۳۶} فرمانبر از قوائد بی اطلاع باشد چه اثری دارد. این بود [که] طرفین با ترتیب عشایری می جنگیدند. غرض در موضوع رشید السلطان بوده است که غفلت نمودم؛ از گدوک فیروزکوه خارج شده، با دویست سیصد نفر سوار اصانلو و سوادکوهی به نام پیش قراولی در حدود دوازده فرسخ از اردوی خود خارج می شود، می آید در سه بند که قبلاً نوشته شد. از فیروزکوه که به طرف تهران [می آیند]^{۳۷}، از آب رودخانه نمرود که رد می شوند، در نقطه‌ای نرسیده به امین آباد معروف به سه بند - [که]^{۳۸} کوه‌های خاکی است - در اینجا تصادف می کنند [و] با اردوی بختیاری و سردار محیی مشغول به زد و خورد می شوند. در نتیجه تا غروب به طول می انجامد و رشید السلطان و یک برادرش و یک برادر زاده اش و چند نفر سواران و [و]^{۳۹} از سوادکوهی‌ها فقط یک نفر به نام [آقاجالین]^{۴۰} تیر گرفته و همون جا کشته شدند و اجسادشان هم همون جا ماند و افراد باقیمانده

خواججه‌وند که آنها هم جزء قشون مازندران و سوارکار بودند، تصمیم گرفتند موضوع را به عرض شاه [برسانند].^{۴۶} در اوائل ماه رمضان بود که قرار شد عده مختصری به نام حفاظت از شاه در سوادکوه نزد شاه بمانند [و] بقیه اردو برای شروع به جنگ جهت سرگدوک که عده پیش قراولان همین اردو متوقف بودند، حرکت کنند و همین عمل انجام شد. شب را در سرگدوک متوقف شدیم. اینجانب هم با عده [ای] از اقوام و بسته جزو سوار سوادکوهی که ریاست کل این سوار با عباس خان سهم‌الممالک [بود] که درجه سرتیپی داشت و فرزند امیر مؤید بود، با ایشان بود. [...] فوج سوادکوه که بهترین فوج از عساکر ایران بود و به واسطه خدماتی که از قدیم به کشور ایران در سرحدات از جنگهای با دولت آل عثمان که در عصر خود از امپراطوران محسوب بود و بعد از جنگ بین‌الملل اول به صورت امروز درآمد و به نام دولت ترکیه نامیده می‌شود، و با دولت روسیه در تمام جنگها بخصوص جنگهای زمان قاجار با روس‌ها، که این فوج روی همان خدمات جزء قراول مخصوص دربار قاجار بودند، برادرم مرحوم محمد صادق خان سلطان در دسته چهارم فوج سوادکوه مطابق قوانین آن دوره سلطان بود و در این روز با فوج سوادکوه که ایشان اختیارات سرباز دسته خود را داشت و ریاست و سرتیپی این فوج با آقای سرتیپ سیف‌الله خان باوند پسر امیر مؤید بود، [همراهی می‌نمود] که البته تمامت فوج در آن عصر عبارت بود [از] نهصد و خرده‌ای که با افسران جمعاً هزار نفر بودند. خلاصه غرض این است [که] من و برادرم هر دو در این جنگ بودیم.

و صبح که اردوی ما مشغول حرکت بود، اردوی بختیاری از فیروزکوه حرکت [کرد] و از بیرون قصبه تقسیماتشان را منظم [کردند] و سوارها از طرف

کوه‌های ترود و کوه‌های کتالان و پیاده‌ها از وسط جلگه از راه شاه عباسی برای گدوک حمله کردند. اردوی ما هم تقسیم‌بندی در مقابل صفوف ایشان [کرد] یعنی برای کوه‌های سمت ترود و کوه‌های سمت کتالان حرکت کرده است که برادرم مأمور سمت ترود با آقای سرتیپ سیف‌الله و امیر مؤید [...] بودند. این جانب با آقای سهام‌الممالک که حقیقتاً سردار رشید و شجاعی بود و هم از نظر اداره کردن اشخاص و افراد تائی و دومی نداشت، با ایشان بودم. همین طور سواران خواججه‌وند که در حدود پانصد نفر به ریاست مرحوم سرتیپ انتظام لشکر [بودند] و ترکمنها و عبدالملکی‌ها به ریاست مرحوم عظام‌الملک عبدالملکی [بودند] که محل سکونت او و ایل او در زیر دست بهشهر نزدیک دریا بود و او هم در عهد خود مرد نامی و رشید و سخی طبعی بود. به هر حال جنگ شروع شد. آفتاب در آن روز به شدت گرم بود. تقریباً توپخانه بختیاری‌ها بیداد می‌کرد و سوارهایشان جنگ دیده و آزموده و در زیر باران گلوله‌ها بدون بیم و هراس می‌آمدند. یک قسمت مجاهدین که اصلاً در ابتدای مشروطیت [...] از رشت با سپهدار محمد ولی خان تنکابنی [و] با معیت همین سردار محیی و مسیو یفرم، برای فتح تهران شرکت [داشتند]،^{۴۷} مقداری از افراد که بخصوص یک قسمت از ارامنه به نام مجاهدین با سردار محیی بودند، حالا هم در حدود ششصد نفر از آن افراد بودند که یک سردسته [داشتند] یعنی در این موقع مرحوم میرزا کوچک خان [سردسته آنها بود] که در بعد از بزرگ‌ترین آزادیخواهان [شده] و در رشت در حدود بیست سال واقعاً استیلا فراهم کرد. نه تنها در رشت بلکه تا سامان و حد مازندران و فومنات و تاقزوین را در نهایت امنیت اداره می‌کرد [و] سر و صدای زیادی در عهد خود در ایران و خارجه فراهم کرده بود و

جنگ‌های زیادی با مرکزی‌ها کرده بود تا زمان رضا شاه پهلوی [...] با انگلیس‌ها و کلیه بیگانه مخالف بودند. در هر حال در زمان پهلوی [در] تعقیب اردوی دولتی، در قسمت فومنات در برف گیر کرده و از شدت سرما وفات [یافت]^{۵۳} در بعد جسد و نعش او را پیدا کرده، سر او را جدا و به تهران آوردند. از موضوع دور شدم. غرض این است یک عده از مجاهدین در تحت امر او بودند و او هم در این موقع در تحت فرمان سردار محیی و در عین حال سردار رشید و در عین حال [رئوف]^{۵۴} و مهربان بود.

غرض در رشادت بختیاری‌ها و این عده مجاهدین بود که با اسب‌های عربی [که هم] نژاد [اسب‌های]^{۵۵} خودشان است، در بالای کوه‌ها آنچه تیراندازی که از طرف ما می‌شده است، بدون واهمه جلو می‌آمدند و البته قوت قلب آنها از قوای دولتی بود که در مرکز داشته و وسایل و مهمات بود که در اختیار داشته [اند]. به هر حال بر ما غلبه کرده [اند] بخصوص اول جبهه طرف ترود کشتار زیادی دادند. مرحوم لطفعلی خان برادر امیرمؤید و خیلی از سران و افراد کشته شدند و خیلی اسیر و دستگیر شدند من جمله برادر من هم از دستگیر شدگان بود. [و]^{۵۶} در حدود ششصد نفر اسیر داده و طرف مغرب بود که جنگ امروز به نفع اردوی بختیاری خاتمه یافت [و] گدوک در تصرف ایشان شد. مجدد جنگ مختصری در چند روز بعد شد باز هم فتح با اونها شد. در ۱۶ و یا ۱۷ رمضان اردوی ما در عباس آباد، ورسک حالیه تا دو آب بودند. بختیاری از دو طرف کوه آمدند و ما در سرخ آباد یعنی رودبار سرخ آباد بودیم. این روز هم جنگ شد. شاه از محل خود حرکت و فرار کرد. خبر شکست سردار ارشد در این روز رسید. تا شب را زد و خورد کردیم. شب را متواری [شدیم]. اردو پشت سر شاه و به تعقیب

[می‌آمد].^{۵۷} در بندر شاه^{۵۸} جنگ شد. اردوی بختیاری از شاه شکست خورده، تلفات زیادی دارند.

۲- مقاومت در برابر قرارداد ۱۹۱۹

... وثوق‌الدوله که در آن موقع معاهداتی با دولت انگلیس نموده و البته به آن معاهده تن در نداده یعنی ملت ایران تن در نداده و بعد لغو شد، کاری نداریم. به هر حال بعد از معاهده با انگلیسی‌ها و بند و بست‌ها، اشخاصی که مخالف با آن سیاست بودند، در مرکز همه را توقیف و تبعید نمودند. در خارج از مرکز با قوای نظامی تشکیل اردو و [به] آن قسمت فرستاد که از جمله اردوئی به تعداد هشت هزار نفر از قزاق و ژاندارم به ریاست و فرماندهی استاروسلسکی که در آن موقع مربی قزاقخانه و از افسران دوره تزاری روسیه یعنی قبل از کمونیستی بود که برای اداره کردن قزاق‌های ایرانی استخدام شده [بود] و در این موقع مقام ریاست دویزیون قزاقخانه را داشت. به هر حال مأمور رشت برای میرزا کوچک خان [شد] و بعد از اینکه میرزا کوچک خان در طول دو سه ماه زد و خورد و جنگ‌های پی‌درپی شکست خورده، اطرافیان متواری، خود او هم مفقودالاثربود، عده‌ای مختصر را در رشت در جستجوی او گذاشته و اردو به طرف مازندران جهت قلع و قمع آقای امیرمؤید مأمور شدند. از طرفی هم قبلاً وثوق‌الدوله به وسیله حاجی آقای شیرازی که نماینده مجلس شورای ملی هم بوده است [و] طرف اعتماد و از دوستان سیاست او بود [و] هم با آقای امیرمؤید طرف اعتماد بود، مکاتباتی کرده بودند و اطمینان دادند که موافقت‌هائی بکنند. خلاصه آقای امیرمؤید در حقیقت سیاست را هم تاریک دید و چون به اعتماد حاجی آقای شیرازی [و] به وعده‌های وثوق‌الدوله به تهران رفت تا مادامی که اردوی رشت

به مازندران نیامده بودند، وثوق الدوله در تهران با آقای امیر [مؤید] مراوده با مهر و علاقه داشت. بعد از ورود اردو به مازندران، آقای امیر مؤید با امیر مکرم لاریجانی که در این موقع هم در تهران بود و با امیر مؤید خویشی داشت [یعنی برادرزاده اش زن پسر امیر مکرم است. خلاصه هر دو را] به [به] ۵۹ منزلشان آدم فرستاد و به نام ملاقات در وزارتخانه احضار کرد. در بین راه در اداره ژاندارمری [آنها را بازداشت کردند] و از آنجا [۶۰] نصفه شب با یک عده ژاندارم تبعید و در کرمانشاه تحت نظر ژاندارمری توقف نموده اند. البته در حیاط جداگانه تحت نظر ژاندارمری بودند. اردو که از رشت به مازندران وارد [شد]، در ساری تمرکز [یافت] و از آنجا به وسیله ایالت مازندران با آقایان سهم الممالک و آقای سرتیپ سیف الله خان و هژیرالسلطان فرزندان امیر [مؤید] مکاتباتی کردند که باید آنچه [اسلحه] ۶۱ دارید، تحویل بدهید و ریاست اردو هم [به] ۶۲ کلنل علی یوف که شخصی روسی و بسیار افسر و فرمانده رشید و باهوشی بود، [واگذار شده بود]. مکاتبه از این قرار بود. چنانچه [اسلحه را] ندهید، اردو اجازه [دارد] ۶۳ با عملیات نظامی بگیرد. آقایان خواسته اند اطاعت نکنند و به جنگ و زد و خورد حاضر شوند. پدرشان در گیر بود و اگر اسلحه را بدهند آن هم البته تصور می کردند بعد از دادن اسلحه ممکن است خودشان را بگیرند [حکایت چوب و وجه و پیاز بشود]. ۶۴ زیرا از سیاست انگلیس ها مخوف بودند و از تهران هم یک عده از ملیون که مخالف با وثوق و سیاست او بودند، محرمانه نامه می فرستادند که با اردو موافقت نکنید و جنگ هم نکنید. دست به دست کنید، این اوضاع پایدار نیست و عن قریب شاید از بین بروند. به هر حال آقایان حاضر شدند برای اینکه هم اطاعت کرده باشند و هم اینکه فعلاً دفع شر از ایشان بکنند، تصمیم گرفته اند مقداری

اسلحه را بدهند یعنی در حدود شصت قبضه تفنگ بدهند و [بگویند] دیگر اسلحه نداریم و اگر هم ده قبضه تفنگ باشد، دست اشخاص است و [آنها] ۶۵ فعلاً متواری می باشند و به همین طور عمل کردند [۶۶] در این موقع از ساری حرکت کردند یعنی اردو حرکت کرده، به زیر آب آمدند و توسط اخوی شصت قبضه را فرستادند. این شصت قبضه را گرفته اند [و] توسط همون برادرم یعنی محمد صادق خان سلطان نامه ای دادند که تفنگ شما دوازده هزار قبضه است، شصت قبضه را به ما [اشتباه] ۶۷ می کنید. بقیه را ندهید اردو از سوادکوه ممکن نیست حرکت کند و از زیر آب هم آمدند به چاپارخانه [و] صلاح بر این شد افراد را مرخص کنند. در حدود چهل پنجاه نفر به نام اینکه اسلحه را تحویل دادیم و به اسم سرکشی خانواده آقای سهم الممالک - که یک عیال چراتی [داشت] ۶۸ - در این موقع در چرات منزل داشتیم به محل چرات رفتیم و بعد برای احتیاط که شاید یک عده ای از این اردو به تعقیب ما بیایند و البته اطمینان داشتیم کسی به ایشان اطلاع نمی دهند که ما در چه نقطه ای می باشیم. با این حال در کوه های پشت چرات ۶۹ و بندی رفتیم و آخر تابستان [و] اول پائیز است که به ماههای فورس قدیم در اول کرچ ماه یعنی اردیبهشت قدیم در کوه [سیاه شعبه] ۷۰ جز بندی بودیم [که از] بلندترین کوه های سوادکوه و بندی و بسیار سرد [بود]. گوسفندهای سوادکوهی در آن موقع [که] سرد می شود، نمی مانند. لاکن سنگسری ها بودند و آنها هم قصد حرکت داشتند. آن شب سرد و آخر شب برف آمده بود. به اسبها [که] از حیث سرما و برف جا نداشتند [۷۱] از دهات بندی یک فرسخ [و] نیم فاصله دارد، مقدار [ی] [کاه] [و] جو آوردند که آن شب به اسبها [بدهند]. به هر حال چند شبی در آن حدودها بودیم و بعد آمدیم [۷۲] چند شبی هم منزل چراغ علی خان سالار حشمت ۷۳ بودیم و در آنجا خبر آوردند ...

پی نوشتها:

- ۱- اصل: که.
- ۲- اصل: امیر مؤید.
- ۳- اصل: از طهران به فرماندهی و سرداری یعنی ریاست اردو از طرف دولتی مرکز با سردار محیی رشتی واگذار گردید و از طهران برای فیروزکوه و مازندران با طوپخانه و مهمات حرکت کردند در سه بند که از طهران.
- ۴- جاده شاه عباسی، راه سنگفرشی بود که میرزا محمد تقی وزیر مازندران به دستور شاه عباس از طریق سوادکوه ساخت آن را آغاز کرد و در سال ۱۳۰۱ق. / ۱۸۸۴م. / ۱۲۶۲ش. به اتمام رسید. برای اطلاع بیش تر، بنگرید به: ه.ل. رابینو. *مازندران و استرآباد*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۵. و همچنین مقاله منوچهر ستوده «راه شاهی یا جاده شاه عباسی در حاشیه دریای خزر»، *اباختر*، ج ۲، صص ۱۳۸-۱۴۵.
- ۵- اصل: می شد.
- ۶- اصل: می شد.
- ۷- منظور، رودخانه‌ای است که از کوه‌های شهمیرزاد به دو آب می‌رسد.
- ۸- به معنی سرپرده.
- ۹- این مطلب جای تأمل دارد؛ چرا که محمدعلی شاه، شعاع السلطنه را فرمانده کل قوا و رشید السلطان اصانلو را رئیس اردو تعیین کرده بود و بعد از مرگ رشید السلطان، امیرمؤید رئیس اردو شد. برای اطلاع بیش تر، بنگرید به: مصطفی نوری «مازندران در زمان بازگشت محمد علی شاه مخلوع»، *مشروطه خواهی ایرانیان* (مجموعه مقالات) تهران: باز، ۱۳۸۴، ج ۲ صص ۲۲۷-۲۴۶.
- ۱۰- اصل: در این مکان بود و از این مکان.
- ۱۱- اصل: هم تاگدوک
- ۱۲- اصل: عصان نو.
- ۱۳- اصل: سردار.
- ۱۴- اصل: که.
- ۱۵- اصل: و طاب.
- ۱۶- اصل: زن و بچه و با سوارهای.
- ۱۷- اصل: از آنجا.
- ۱۸- اصل: متصل.
- ۱۹- اصل: که.
- ۲۰- احتمالاً: مقابله
- ۲۱- اصل: زد و خردهایی
- ۲۲- اصل: و
- ۲۳- اصل: که.
- ۲۴- اصل: موقعی.
- ۲۵- اصل: ولی.
- ۲۶- اصل: دولتی مرکز.
- ۲۷- اصل: و.
- ۲۸- اصل: مثل.
- ۲۹- اصل: و.
- ۳۰- اصل: دارالفنون.
- ۳۱- اصل: و مدتی هم که.
- ۳۲- بنیچه: تعهد اهالی هر ده مبنی بر آماده کردن عده‌ای سرباز برای حکومت. برای اطلاع بیش تر، بنگرید به: علی اکبر دهخدا، *لغتنامه دهخدا*، ج ۳، ذیل «بنیچه بندی».
- ۳۳- اصل: که.
- ۳۴- اصل: قشون.
- ۳۵- اصل: به.
- ۳۶- اصل: که.
- ۳۷- اصل: می آید.
- ۳۸- اصل: و.
- ۳۹- اصل: ولی.
- ۴۰- احتمالاً: آقاجالین
- ۴۱- اصل: شد.

- ۶۸- اصل: او.
- ۶۹- چرات: نام محلی خوش آب و هوا و بیلاقی در ولوی سوادکوه است.
- ۷۰- احتمالاً: سیاه شعبه!
- ۷۱- در متن ناخوانا.
- ۷۲- در متن ناخوانا.
- ۷۳- چراغعلی خان سالار حشمت، نوۀ عموی رضا شاه پهلوی که پس از کودتای ۱۲۹۹ به «امیر اکرم» ملقب شد و در سرکوبی امیر مؤید سوادکوهی در سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۳ ش. / ۱۹۲۲ - ۱۹۲۵ م. نقش بسزائی داشت.

- ۴۲- اصل: حیاط.
- ۴۳- اصل: یعنی.
- ۴۴- اصل: شد است.
- ۴۵- اصل: نشد.
- ۴۶- اصل: رسانده.
- ۴۷- اصل: برادرم که در آن موقع.
- ۴۸- اصل: در تحت نظر ایشان.
- ۴۹- اصل: که.
- ۵۰- اصل: که.
- ۵۱- اصل: داشتن.
- ۵۲- اصل: و.
- ۵۳- اصل: کرده.
- ۵۴- اصل: رأوف.
- ۵۵- احتمالاً: اسبها!
- ۵۶- اصل: که.
- ۵۷- اصل: می آید.
- ۵۸- اصل: نام قدیم بندر ترکمن.
- ۵۹- اصل: از.
- ۶۰- اصل: از.
- ۶۱- اصل: اصلحه.
- ۶۲- اصل: با.
- ۶۳- اصل: است.
- ۶۴- اصل: حکایتی است معروف که مجرمی محکوم به خوردن پیاز، یا خوردن کتک و یا پرد اخت وجه می شود. ابتدا می پذیرد که پیاز بخورد. پس از خوردن مقداری پیاز، تصمیم می گیرد کتک خوردن را بپذیرد. اما پس از چند ضربه تحملش از دست می رود و در آخر مجبور به پرداخت وجه می شود.
- ۶۵- اصل: آن را.
- ۶۶- اصل: تفنگ را.
- ۶۷- اصل: اشتباح.

